

پوردادود مردی که با راستی زیست

جهانگیر (عباس) دانای علمی

□ ویژه‌نامه‌ی استاد ابراهیم پوردادود (شماره‌ی ۳۶ مجموعه‌ی مقالات **حافظ**) در آبان ۱۳۸۵، خدمتی دیگر از سوی گردانندگان آن نشریه‌ی وزین بود؛ هر دم از این باغ بری می‌رسد. در رابطه با استاد پوردادود مطالب بسیاری به مناسبت‌های مختلف نوشته شده است و از کامل‌ترین مطالبی که درباره‌ی زندگانی پُر از فراز و نشیب او نوشته شده و دیگران به انتحای گوناگون از آن بهره برده‌اند، مانند دیباچه‌ی آقای مرتضی گرجی بر کتاب **آناهیتا** و سخنرانی پروفیسور عیسی صدیق در تالار مروارید به مناسبت سالگرد استاد و نوشتار و کوششی که استاد معین برای بزرگداشت استاد خود یعنی استاد پوردادود انجام داد، ویژه‌نامه‌هایی که در این سال‌ها به نام این استاد گران‌مایه چاپ شده است را می‌توان نام برد که در مقاله‌ی حاضر در جای خود بر حسب موضوع از آن‌ها استفاده نموده‌ایم.

این مقاله ابتدا به اختصار توضیحی از زندگی و عملکرد او با توجه به منابع موجود می‌دهد و سپس از عشق و علاقه‌ی استاد نسبت به فرهنگ، آداب و رسوم و در انتها از خاطرات عده‌یی از اندیشمندان، یاران و شاگردان آن استاد در رابطه با نصایح و گفتار او که نوشته‌اند، با توجه به محدودیت صفحات گرامی‌نامه‌ی **حافظ** یاد می‌خواهیم نمود.

ابراهیم پسر حاجی داود بازرگان در بیست و هفتم جمادی‌الاولی ۱۳۰۳ برابر ۱۵ اسفند ۱۲۶۴ در محله‌ی سبزه میدان رشت به دنیا آمد. در دوران کودکی به علت ذوق شاعری که داشت، به او تخلص لسان دادند که این ذوق در طی سالیان دراز همواره با او عجین شده بود. ولی او خود را شاعر نمی‌دانست، در حالی که اساتیدی هم‌چون علامه‌ی قزوینی، عیسی صدیق و دیگر کسانی هم‌چون ادوارد براون از نبوغ او به درستی یاد نموده‌اند. علامه قزوینی درباره‌ی وی می‌نویسد: «دیگر فضلالی مقیم برلین در آن ایام دوست قدیمی من آقای پوردادود بود. از شعرای مستعد عصر حاضر با طرزی بدیع و اسلوبی غریب متمایل به فارسی خاص...^۱ و پروفیسور عیسی صدیق در سخنرانی خود در تالار مروارید درباره‌ی استاد گفت: در سال ۱۹۱۲ میلادی در تعطیلات ژانویه دعوتی به‌دستم رسید که در پاریس در خیابان سن میشل در کافه‌ی گلستان نزدیک دانشگاه حاضر شوم. او در آن‌جا استاد پوردادود ۲۵ ساله را که کلاهی ایرانی بر سر داشت، برای اولین بار می‌بیند که در آن جمع اشعار شورانگیزی خواند:

از آه بخشکانم آب همه دریا را / و از اشک کنم دریا روی همه صحرا را... که آن اشعار در آن کشور غریب غوغایی به‌پا کرد.^۲ پس از آن دوستی عمیقی بین عیسی صدیق و استاد پوردادود برقرار شد.

مقاله‌ی جامع پروفیسور امین تحت عنوان «تاملی در شعر استاد پوردادود» در رابطه با این آگاهی او در رابطه با شعر و شاعری تاییدی است بر صحت این مدعا.^۳

استاد یکی دو سال پس از مشروطیت همراه برادر و استادش سید عبدالرحیم خلخالی برای تحصیل علم طب به تهران رفت. در سال ۱۳۲۶ راه بغداد را در پیش گرفت و پس از رفتن به بیروت زبان و ادبیات فرانسه را آموخت و نام پوردادود را برای خویش برگزید. پس از دو سال و نیم به رشت برگشت و در سال ۱۳۲۸ به فرانسه رفته و به تحصیل علم حقوق پرداخت که در آن‌جا با علامه قزوینی آشنا شد. در هنگام جنگ جهانی اول به آلمان، سوئیس، اتریش، بلغار، استانبول، حلب و در انتها به بغداد رفت و در آن‌جا روزنامه‌ی **رستخیز** را تأسیس نمود. در همان اوان وقتی به آلمان رفت، دیگر اجازه‌ی خروج به او ندادند که در آن‌جا مطالعات گسترده‌ی خویش را در رابطه با ایران شروع نمود. در سال ۱۳۰۴ به دعوت پارسیان هند به هندوستان رفت و به انتشار بخشی از **ادبیات مزدیسنا** و **گزارش اوستا** پرداخت. در سال ۱۳۰۷ خورشیدی دوباره به اروپا رفت و جلد دوم **پشت‌ها - خرده اوستا** و جلد دوم **پسنا** را به اتمام رسانید. در سال ۱۳۱۱ هنگامی که تاگور شاعر، فیلسوف و موسیقی‌شناس که همراه به دینشاه ایرانی به ایران آمده بود، از رضاشاه پهلوی درخواست نمود تا پوردادود، برای تدریس فرهنگ ایران باستان به دانشگاه ویستو بهاراتی Visvabharati به هندوستان برود که از سال ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۲ استاد در آن‌جا به تدریس پرداخت و در همان سال‌ها براساس صحبت تاگور که در ایران به اندازه‌ی کافی معرفی نشده است. او صد بند تاگور را از بنگالی به فارسی ترجمه نمود، وی در آن مورد می‌نویسد: «تاگور در طی صحبت چندین بار به من گفت: چون این را دو سه بار از او شنیدم، گفتم: من این کار را در این‌جا با همکاری یکی از استادان انجام دهم...^۴ در هفتمین کنگره‌ی شرقی هند او عضویت در انجمن اوستاشناسان و ریاست شعبه‌ی فارسی و عربی را به عهده گرفت. در سال ۱۳۱۶ پس از چند سال مبارزه بالاخره اساسنامه‌ی دکترای زبان و ادبیات فارسی به تصویب شورای دانشگاه رسید و در سال ۱۳۱۸ با حداکثر حقوق پایه ده استاد دانشگاه تهران شد و درس فرهنگ ایران باستان و زبان اوستایی و حقوق در ایران باستان، در دوره‌ی دکترای ادبیات فارسی به عهده‌ی او گذاشته شد. به قول عیسی صدیق: «اگر وجود شریف او نبود، معلوم نبود چه‌گونه بدون تعلیم و تحقیق در ماده‌های مذکور اعطای درجه‌ی دکترای زبان فارسی امکان‌پذیر می‌شد.»^۵ او علاوه بر عضویت فرهنگستان ایران، ریاست انجمن فرهنگی آلمان و ریاست آموزشگاه ایران‌شناسی را که خود مؤسس آن بود، به عهده گرفت. وی هم‌چنین از طرف دولت هند به ریاست شعبه‌ی ایران‌شناسی، و بیست و ششمین کنگره‌ی خاورشناسان که در دهلی تشکیل شده بود، برگزیده شد. عیسی صدیق در رابطه با کسانی که برای تجدید روابط فرهنگی با هندوستان به آن‌جا رفته بودند، می‌نویسد: «در سال ۱۳۲۲ که وزارت فرهنگ به‌عهده‌ی بنده بود، قرار گردید از ایران هیاتی برای تجدید روابط فرهنگی به هندوستان اعزام شوند که استاد پوردادود به همراه آقای علی اصغر حکمت و مرحوم رشید یاسمی معین شدند و به

آن دیار رفتند و نتایج نیکو به دست آوردند. ۶ در سال ۱۳۲۴، دانشگاه تهران، زادروز او را جشن گرفت و یادنامه‌یی به کوشش دکتر معین انتشار یافت. استاد درباره‌ی علت نام‌نهادن دیوان اشعار خود به **پوران‌دخت‌نامه**، و کتاب‌های **آناهیتا** و **هرمزد** می‌نویسد: «دیوان اشعار **پوران‌دخت‌نامه** به نام دخترش، **آناهیتا** به نام نوه‌ی دخترش و **هرمزدنامه** را هم به نام دخترزاده‌اش نام‌گذاری نمود». ۷

شاید بتوان گفت، مرگ او آن‌چنان اتفاق افتاد که آرزوی او، چنان‌چه در روز یک‌شنبه ۲۶ آبان سال ۱۳۴۷ در کتاب‌خانه و در بین کتاب‌های خویش جان به جهان‌آفرین تسلیم نمود. ۸ او وصیت نموده بود که او را در همان دکه‌یی که متعلق به پدرش بود و قرآن را در همان دکه که به صورت مکتب درآمده بود، آموخته، به خاک بسپارند. ۹

استاد پورداود علاوه بر مسایل ایران‌شناسی و زبان باستان احاطه‌ی کاملی نسبت به بعضی لهجه‌ها و آداب و رسوم داشت و دوستان و اهلی قلم و ناحیه را تشویق به جمع‌آوری واژه‌ها و افسانه‌ها می‌نمود. ۱۰

چنان‌چه وقتی در آن هنگام کتاب **فرهنگ لارستان**، نوشته‌ی احمد اقتداری را مورد مطالعه قرار می‌دهد، در رابطه با این نوع تحقیقات می‌نویسد: «دیرگاهی است که نگارنده هر یک از دوستان دانشمند خود را که لهجه‌ی مخصوص زبان مادری آنان است به گردآوری لغت‌های بومی آن لهجه رهنمون شده‌ام و... امید است به زودی هر یک از

لهجه‌های ایران‌زمین بزرگ تدوین شده، زبان دری پُرمایه‌تر و نیرومندتر گردد. ۱۱ نوشته‌ی او در رابطه با واژه‌ی «پادنگ» که برای

ماهنامه‌یی به همین نام برای مردم گیلان‌زمین نوشت. آن ایده و آرزوی او را به خوبی نشان می‌دهد که مدتی قبل این نامه به همت استاد فریدون نوزاد به چاپ رسید. ۱۲ وی هم‌چنین در این رابطه در

پیشگفتار **مزدیسنا** و تأثیر آن در ادبیات فارسی می‌نویسد: «اگر آداب و رسوم و طرز زندگی و لهجات گوناگون ایران را جست‌وجو کنیم و داستان‌ها و افسانه‌هایی که در گوشه و کنار از مردمان کوه و دشت و دبه

شنیده می‌شود، گرد آوریم و در کتابی مدون سازیم، خواهیم دید که این‌گونه عادات و رسوم بیش از آن است که گاهی در این‌جا و گاهی از

این و آن دیده و شنیده‌ایم و اگر هم از ایران باستان اطلاعی داشته باشیم، خواهیم دانست که بیش‌تر آن‌ها از ایران باستان به یادگار مانده است». ۱۳ آری او اهل عمل بود و می‌دانست با حلوا حلوا گفتن، کام

شیرین نمی‌شود. در کتاب **هرمزدنامه**، اطلاعات وسیع او را در بعضی آداب و معرفی انواع حبوبات، گل‌ها و... انسان را به حیرت وامی‌دارد.

گرچه امروزه در عصر اینترنت با فشار یک دکمه می‌توان مطالب مورد نیاز را به آسانی پیدا نمود، اما در آن زمان استاد با تلاش خود راه را از

چاه به عده‌یی بازشناسانید. جالب توجه در این‌جاست که بعضی از افراد اهل قلم اخیراً در رابطه با چند نویسنده که در چند قرن قبل می‌زیسته‌اند، ادعا نموده‌اند که شناسایی آن افراد برای اولین بار توسط

آن‌ها انجام شده است و مانند ابوسحاق شیرازی معروف به شیخ اطعمه که در زمان تیموریان می‌زیست و در سال ۸۲۷ یا ۸۳۰ در شیراز وفات یافت و جنگ‌نامه‌یی به نام مزعفر وبقرا به شیوه‌ی اشعار فردوسی سروده بود که تأثیری بر شعرای بعد از خود برجای نهاد که سبک و سیاق او را دنبال نمودند. اما باید گفت که استاد پورداود قبل

از همه در مقاله‌ی برنج و مقاله‌های دیگر از اسحاق شیرازی بارها نام برده بود و وقتی می‌خواست از واژه‌ی کرنج یا برنج بنویسد، با استناد به اشعار ابوسحاق شیرازی می‌نویسد: «در آن‌جا واژه‌ی کرنج دیده نمی‌شود و واژه‌ی برنج آورده شده است». البته این نکته قابل ذکر است که کتاب **گران‌سنگ هرمزدنامه** در سال ۱۳۳۱ خورشیدی به چاپ رسید و چند دهه قبل از آن استاد به معرفی ابوسحاق شیرازی معروف به شیخ اطعمه پرداخته بود:

زهر نعمت که بر خوان آفریدند برنج زرد سلطان آفریدند ۱۴
بررسی‌های او بر روی مراغیان رودبار قزوین که امروزه بعضی به غلط آن مردم را کله‌بزی‌ها می‌خوانند، واقعاً خواندنی است. مردمی که بعضی از آداب و اعتقادات‌شان به دوران باستان می‌رسد، مانند رسم کُستی‌بستن و... نگارنده زمانی که درباره‌ی این مردم و آداب و رسوم آن‌ها تحقیق می‌نمود، ۱۵ اکثر نویسندگانی که می‌خواستند توضیحی در رابطه با وجه تسمیه‌ی این مردم بدهند، به نظر استاد پورداود و ریشه‌یابی او در رابطه با واژه‌ی مراغه و غیره استناد می‌نمودند که هنوز پس از سالیان دراز، نظریه‌ی کامل‌تری بر روی آن واژه انجام نگرفته است. ۱۶ به هر روی اطلاعات و دانش او چنان گسترده بود که برای کتاب **یشت‌ها** از ۱۳۶ ماخذ استفاده نمود که از آن میان بیست مجله‌ی پارسی و تازی و بقیه کتاب پهلوی و مولفات خاورشناسان شهیر اروپا و هندوستان بود که همراه با جلد دوم آن جمعاً از ۲۰۴ مجلد استفاده گردید. برای هشت جلد گزارش **اوستا** نیز از ۶۰۰ جلد کتاب بهره برد. آری! او سعی و کوشش امروز را برای این سرزمین پاک لازم و ضروری می‌دانست و سستی را نمی‌پذیرفت و دریغ و افسوس فردا را بی‌فایده می‌دانست و چه زیبا چنین مواردی را در شعر خود بیان نموده است:

امروز بکوش تا نماند

افسوس و دریغ بهر فردا ۱۷

آری! او به راستی مرد عمل بود و خوشنودی خود را در رابطه با تالیفاتش چنین بیان نمود: «زهی شاد و سرافرازم که پس از بیش‌تر از هزار سال انقراض دولت زردشتی اول کسی هستم که معنی سروده‌های پیغمبر ایران را به زبان امروزی این مرز و بوم درآورم، به معرض مطالعه‌ی عموم می‌گذارم». ۱۸

در بین نوشته‌ها و خاطرات بعضی از نویسندگان در رابطه با استاد به مواردی برمی‌خوریم که عشق بی‌پیرایه‌ی آن بزرگ‌مرد را به این کشور پاک نشان می‌دهد که به چند نمونه‌ی آن اکتفا می‌نماییم.

آقای اسدالله مومن‌پور سورجانی در خاطرات خویش می‌نویسد: «زمانی که در کرمان سمت ریاست و مدیر کلی رادیو را

به‌عهده گرفته بود، بیش‌تر از دیگر دوستان خویش با زردشتیان دوستی و مراوده داشت. آقای ارباب جمشید سروشیان، دانشمند بزرگ زردشتی که دوست صمیمی استاد پورداود بود، روزی در حالی که به

مناسبت فوت استاد می‌گریست، گفت: پورداود در ایام بیماری که منجر به فوتش شد، پنجاه میلیون تومان اهدایی پارسیان هند برای ساختن آرامگاهی برای خود در ایران را رد کرد و حاضر نشد وصیت کند که پیکر او را به پارسیان هند دهند و آرامگاهی سزاوار

بسازند...»^{۱۹} آری او دفن شدن در دکه‌یی که میراث خاندان خود بود را به خیلی چیزها ترجیح داد، زیرا او با این کار خود درسی به دیگران داد که از فرزند راستی جز عشق انتظاری نباید داشت. آقای دکتر بوذرجمهر مهر در سخنرانی خود در مراسم بزرگداشت استاد عنوان نمود که بعد از جنگ دوم جهانی که هنوز اوضاع کشور نابسامان بود و آذربایجان تحت تسلط بیگانگان بود، روزی به همراه پدرش به خدمت استاد رفت که در آن جا یکی از اشخاص سرشناس سیاسی به همراه پدرش که در آن زمان داوطلب ورود به دانشگاه بود، به منزل استاد آمدند و در رابطه با انتخاب رشته سخن به میان کشیدند. پدر آن پسر شغل پزشکی را مناسب می‌دانست و پسر تمایل داشت که به شغل سیاست بپردازد که در نتیجه نظر استاد را پرسیدند و استاد در جواب‌شان گفت: «اگر بیگانگان در کشور ما بمانند، مقامی برای هیچ کس باقی نخواهند گذارد؛ ثانیاً باید دانست مشاغل مشروح همه مورد احتیاج جامعه هستند و صاحبان مشاغل در صورتی که کار خود را از روی راستی، پرهیزکاری، کوشش و به منظور خدمت به مردم و کشور انجام دهند، همه محترم هستند و پیش مردم مقام و احترام دارند. ولی اگر کسی وظیفه‌ی خود را انجام ندهد هر مقام ظاهری که داشته باشد، پیش مردم عزیز و محترم نخواهد بود. مهم این نیست که انسان بین مشاغل مشروع کدام یک را انتخاب می‌کند؛ مهم این است که چه گونه و با چه کیفیتی، کار و شغل خود را انجام دهد.»^{۲۰} این سخنان و گفتار آزادمدردی‌ست که حدود شصت و اندی سال پیش به یاران خویش، بدون هیچ تملقی گفته بود که این نوع گفتار او هیچ‌گاه مشمول مرور زمان نمی‌شود و همیشه در طول تاریخ این کشور سبز سبز خواهد بود. زیرا او هیچ‌وقت نان را به نرخ روز نخورد و هم‌چون سرو آزاده ماند. او به شعار توجهی نمی‌نمود، بر این اعتقاد و باور بود که راه در جهان یکی‌ست و آن راه راستی‌ست. چنان‌چه خانم دکتر نرگس روان‌پور، درباره‌ی نخستین ورود خود به دانشگاه و در ساعت درس اوستا در نزد استاد می‌نویسد: «استاد بر پشت میزش قرار می‌گیرد و پس از درنگی و نگاهی فراگیر به فضای کلاس آهسته لب می‌گشاید (شام وهو یتا اهو) و عبارت را به آرامی ترجمه می‌کند. راستی بهترین توشه و مایه‌ی بهروزی از آن کسی‌ست که بهترین راستی‌ست.»^{۲۱} آری! بر اساس این خاطره در سر کلاس درس باید گفت که هم و غم استاد نشان دادن راه درست و راستی به شاگردان از اولین روز درس بود. و او بهترین شعار بازمانده از نیاکان خویش را که پس از هر بند یا از هر جزء از بخش نماز و نیایش ترنم می‌کردند را یادآور می‌شد و آن راز اشم وهو بود.^{۲۲}

آری! او با گوش خود مطالب را تمام و کمال می‌شنید و پس از آن از روی خرد و دانش خویش، گفته‌ها را داوری می‌نمود و آن‌گاه نیک را از بد برمی‌گزید و هیچ‌گاه مقام را به‌عنوان یک هدف قبول ننمود. چنان‌چه استاد محمد روشن در رابطه با خاطرات خویش با استاد می‌نویسد: «وقتی پیشنهاد سناتور به او شد و من شاهد در مجلس بودم، با ادب ولی با گستاخی پاسخ داد: آقا کار ما معلمی‌ست.»^{۲۳} او نسبت به پول و ثروت هم بی‌اعتنا بود و گسترش علم و فرهنگ و هنر را به جاه و مقام ترجیح می‌داد و نوشته‌ی او در

دییچه‌ی خرمشاه چه آموزنده است و درسی‌ست برای عاشقان این مرز و بوم. استاد زمانی که در هندوستان بود، سخنرانی‌ها و کنفرانس‌های بسیاری را انجام داده بود از قبیل کنفرانسی در مدرسه ده اودوده و مدرسه‌ی اتریان در نزدیک بمبئی که موضوع بیش‌تر آن‌ها در رابطه با جشن نوروز و مطالبی در رابطه با ایران باستان بود. برحسب تقاضای انجمن ترقی‌خواهان خرمشاه یزد مقیم بمبئی در رابطه با چاپ همه‌ی سخنرانی‌ها در یک مجلد و کسب عایدی آن برای مدرسه‌ی در خرمشاه، استاد به تقاضای آن‌ها پاسخ مثبت داد و در آن باره می‌نویسد: «تقاضای خودداری نتوانم کرد، زهی شاد و خرسندم مقالاتم بتواند از کوچک‌ترین ده ایران اثری نماید و سبب تعلیم و تربیت ده تن از نونهالان وطنم گردد.»^{۲۴}

به هر روی استاد پورداود در طول زندگی پربار خویش گاه مورد خشم و حسد بعضی از نویسندگان قرار می‌گرفت که گاه‌گاهی در همین زمان و در این چند سال، طعنه‌ها و افتراهایی بر آن مرد فرزانه و عاشق می‌زنند، کسانی که خیال می‌کنند با دو سه مقاله نوشتن استاد شده‌اند که علاوه بر هتاک‌ی نسبت به استاد، در رابطه با واژه‌شناسی و ادبیات مزدیسنا... که تخصص ویژه‌ی او را می‌طلبند، هم بر استاد خرده می‌گیرند، در حالی که نام پورداود هم‌چون نام فردوسی تا این کشور پایدار است، هم‌چنان زنده خواهد ماند و احتیاجی به تعریف و تمجید خیلی‌ها ندارد که آینده چنین موردی را ثابت خواهد نمود که در انتها نظریات چند استاد را درباره‌ی آن بزرگ‌مرد می‌آوریم.

دکتر محمدمین ریاحی او را همراه محمد قزوینی و علی‌اکبر دهخدا از پیشروان تحقیقات علمی دانسته است، چنان‌چه محمد قزوینی در تحقیق و تصحیح متون کهن فارسی، دهخدا در فرهنگ‌نویسی و پورداود در پژوهش‌های مربوط به فرهنگ ایران باستان^{۲۵} و پروفسور حسن امین درباره‌ی او می‌نویسد: «از میان چهره‌های فرهنگ‌ساز ایران پس از مشروطیت، نقش بعضی از بزرگان جنبه‌ی محوری دارد، برای مثال علی‌اکبر دهخدا و دکتر معین در زمینه‌ی لغت‌نویسی، ملک‌الشعراى بهار و نیما در زمینه‌ی شعر، جمال‌زاده و صادق هدایت در زمینه‌ی داستان‌نویسی، محمد قزوینی، سیدحسن تقی‌زاده و بدیع‌الزمان فروزانفر در زمینه‌ی تحقیقات ادبی، حسین پیرنا در زمینه‌ی ایران باستان، عباس اقبال در زمینه‌ی پس از اسلام، در همین رده تحقیقات زنده‌یاد ابراهیم پورداود در زمینه‌ی زبان و فرهنگ ایران باستان نقش محوری دارد.»^{۲۶}

و بالاخره پروفسور عیسی صدیق خدمات او را همانند خدماتی دانست که گروه فند - ولانسن آلمانی، بورنوف فرانسوی و راولین سن انگلیسی در قرن نوزدهم میلادی نسبت به کشف الفبای میخی کردند و دنیا را از تاریخ قوم آریایی و ایران هخامنشی آگاه ساختند.^{۲۷}

منابع

۱- قزوینی، محمد، ۱۳۶۳، بیست مقاله‌ی قزوینی، با مقدمه‌ی پورداود و عباس اقبال، چاپ دوم، تهران، ناشر دنیای کتاب، ص ۲۱.

دو شعر، به یاد زنده یاد دکتر محمد مصدق

(به نقل از «گلبانگ سرفرازان» گردآورده‌ی اسماعیل گلشنی)

کس نتواند رسد به پای مصدق
مادر گیتی نژاد تـای مصدق
گرچه خود او پیشوای ملت ما بود
عشق وطن بود پیشوای مصدق
چون که مصدق ره نجات وطن رفت
خـصم نجوید به جز فنای مصدق
رفت به زندان نگشت آلت دشمن
نیست جز این موجب بقای مصدق
حال که زندان فتاده است خدایا
گوشه‌ی قلب من است جای مصدق
آمر، بی شرم بود و قاضی، مامور
وای چه بد داده شد سزای مصدق
سر به کف و جان به لب فدای وطن شد
فاطمی، آن یار باوفای مصدق
مردم آزاده خون ز دیده بیارند
چون که بخوانند ماجرای مصدق
بند ز بندم جدا کنند که از هم
باز، دلم می‌کند هوای مصدق
مدح و ثنای کسی به عمر نگفتم
لیک ز جان می‌کنم ثنای مصدق

مصدق

ای دُر شاهوار مصدق
از اشک فتح و شوق تو گشته
اسفند ظلم رخت سفر بست
آواز فتح ماست که خواند
موسیقی امید نوازد
«نی» می‌زند به صوت طرب خیز
گرگ ستم ز دست تو گردید
چوپان دزد با همه نیرنگ
صبح امید گشت نمودار
اخلال گر به پیش وطن دوست
الله بود یار و تو را هم
سنجایی و حسیبی و صالح
هرکس قدم گذاشت در این راه

سیدجعفر مهرداد گیلانی

- ۲- پروفیسور صدیق، عیسی، ۱۳۵۳، قدر زر زرگ شناسد، قدر گوهر گوهری، ماهنامه‌ی هـوخت، شماره‌ی ۱۰، سال بیست و پنجم، ص ۵ - ۶.
- ۳- پروفیسور امین، سیدحسن، اسفند ۱۳۸۲، تاملی در شعر استاد پورداود، فصل‌نامه‌ی ره‌آورد گیل، سال نخست، شماره‌ی یکم، صاحب امتیاز و مدیر مسوول دکتر محمدعلی فائق، ص ۳۶ الی ۲۵.
- ۴- پورداود، ابراهیم، ۱۳۸۰، آن‌اهیتا، مقاله‌ی رابیندرانات تاگور، چاپ اول، تهران، انتشارات افراسیاب، ص ۱۹۳.
- ۵- پروفیسور صدیق، عیسی، ۱۳۵۳، قدر زر زرگ شناسد، قدر گوهر گوهری، ماهنامه‌ی هـوخت، شماره‌ی ۱۰، سال بیست و پنجم، ص ۵.
- ۶- همان‌جا، ص ۷.
- ۷- آن‌اهیتا، ص ۴۹.
- ۸- اشیدری، جهانگیر، ۱۳۵۳، ماهنامه‌ی هـوخت، یادى از استاد پورداودف سال ۲۵، شماره‌ی ۸، ص ۳۷.
- ۹- مومن پور سورچانی، اسدالله، به یاد شادروان پورداود، ماهنامه‌ی ره‌آورد گیل، ص ۸۹.
- ۱۰- آن‌اهیتا، پیشگفتار بر دیوان صبوری، ص ۳۸.
- ۱۱- همان‌جا، پیشگفتار کتاب مزدیسنا و تاثیر آن در ادبیات پارسی، ص ۱۹۹.
- ۱۲- پورداود، ابراهیم، مقاله‌ی پادنگ، ره‌آورد گیل، ص ۱۰-۱۳.
- ۱۳- آن‌اهیتا، مقاله‌ی پیشگفتار بر کتاب مزدیسنا و تاثیر آن در ادبیات پارسی، نگارش دکتر معین، ص ۱۹۹.
- ۱۴- پورداود، ابراهیم، ۱۳۳۱، هرمزنامه، تهران، نشریه‌ی انجمن کی باستان‌شناسی، ص ۴۶ الی ۵۹.
- ۱۵- دانای علمی، عباس، ۱۳۸۲، کله‌بزی‌ها یا مرغی‌ها مردمی با آداب و رسوم گذشته‌های دور، فصلنامه‌ی اباختر، سال دوم، شماره‌ی یکم و دوم پیاپی ۵-۶، مرکز مطالعات ایرانی، ۲۸۵ الی ۳۱۰.
- ۱۶- آن‌اهیتا، مقاله‌ی مراغیان رودبار قزوین، ۲۴۶ الی ۲۵۵.
- ۱۷- پورداود، ابراهیم، ۱۳۵۸ شعر کارزار، فروهر، سال چهاردهم، شماره‌ی یک، ص ۳۷.
- ۱۸- پورداود، ابراهیم، گات‌ها، دیپاچه، به انضمام ترجمه‌ی انگلیسی دینشاه جی جی باهای ایرانی، ص ۱۵.
- ۱۹- مومن پورسورچانی، اسدالله، اسفند ۱۳۸۲، شعر و مقاله به یاد شادروان پورداود، ره‌آورد گیل، ص ۸۹.
- ۲۰- بوذرجمهر، مهر، ۱۳۵۴، هـوخت، سخنرانی درباره‌ی استاد پورداود، دوره‌ی ۲۶، شماره‌ی ۱۰، ص ۴.
- ۲۱- روان‌پور، نرگس، مقاله‌ی پژواک آوای نیاکان، ره‌آورد گیل، ص ۷۳.
- ۲۲- دکتر خرمی، اردشیر، ۱۳۶۳، مقاله‌ی راز اشم وهو، پیک کنکاش موبدان، شماره‌ی ۴، ویژه‌ی ۱۶ ص ۲۳.
- ۲۳- دکتر محمد، روشن، مقاله‌ی استاد پورداود، ره‌آورد گیل، ص ۸.
- ۲۴- پورداود، ابراهیم، فروردین ۱۳۰۶، خرمشاه، کنفرانس‌های پورداود در هندوستان راجع به آیین و تاریخ و وسعت ایران قدیم، از سلسله انتشارات انجمن زردشتیان.
- ۲۵- امین ریاحی، محمد، مقاله‌ی هشتاد و سه سال عشق به ایران، فصلنامه‌ی ره‌آورد گیل، ص ۳۲.
- ۲۶- پروفیسور امین، سیدحسن، مقاله‌ی تاملی در شعر ابراهیم پورداود، ره‌آورد گیل، ص ۳۷.
- ۲۷- پروفیسور صدیق، عیسی، قدر زر زرگ شناسد، قدر گوهر گوهری، هـوخت، شماره‌ی ۱۰، ص ۶.